

تعیین حدود مغستان، خاستگاه ملوک هرموز

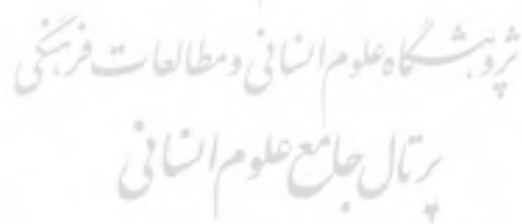
محمد صداقتی*

چکیده

تعیین حدود مناطق جغرافیایی در ادوار مختلف تاریخی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مرزبندی‌های سیاسی - جغرافیایی گاه بر اتفاقات تاریخی اثر گذارده است. از این رو تعیین حدود یک ایالت یا منطقه، رسالتی بر تاریخ نگاران و مورخان است. مغستان از جمله نواحی خاص جغرافیایی است که حدود آن در منابع به طور دقیق مشخص نگشته است. غالب منابع و تحقیقات جدید، مغستان را تنها حاشیه ساحلی می‌دانند. این مقاله در صدد است تا ضمن بررسی وجه تسمیه مغستان، حدود و موقعیت دقیق جغرافیایی این ناحیه را تبیین کرده، پاره‌ای از وقایع سیاسی - اجتماعی ناحیت را بررسی کند.

واژه‌های کلیدی

مغستان، هرموز، ملوک هرموز، وجه تسمیه



* مدرس دانشگاه فرهنگیان پردیس فاطمه الزهرا بندرعباس sedaghatisarjoo@gmail.com

مقدمه

با شروع ناامنی‌هایی که به دنبال حمله مغولان و تیموریان رخ داد، ملوک هرموز و تجار، مرکز تجارت را از بندر هرموز به جزیره جرون منتقل کردند و از آن پس، نام جزیره جرون به هرموز نو تغییر پیدا کرد و بندر هرموز، هرموز کهنه نامیده شد؛ مغستان، منطقه ساحلی اطراف میناب کنونی که بندر هرموز^۱ در آنجا شکل گرفته است، در ادوار مختلف یکی از اصلی‌ترین مناطق تحت کنترل ملوک هرموز محسوب می‌شد. مردم جزیره هرموز از آن زمان تا چند سال پیش، در فصل تابستان به مغستان (موغستان) می‌آمدند و آذوقه و محصولات کشاورزی را از آنجا به هرموز می‌بردند؛ در واقع، مغستان تامین کننده محصولات زراعی، دامی و فراهم کننده نیروی انسانی هرموز بود.

حدود مغستان

حدود مغستان به طور دقیق در منابع مشخص نشده ولی توجه به قراین و شواهد و بعضی تحقیقات نشان می‌دهد که این ناحیه، محدود به حاشیه ساحلی دریا نبوده است. برای اثبات حدود این ناحیه به شواهد و مدارک و توضیحات بیشتری نیاز است که در این مقاله به آن پرداخته خواهد شد. ابن بطوطه که در نیمه اول قرن هشتم^۲ به هرموز آمده است، از «هرموز نو» و هم از هرموز کهنه نام می‌برد و هرموز را همان مغستان می‌داند: «هرموز شهری است بر ساحل دریا که موغستان نیز نامیده می‌شود. هرمز جدید روبروی این هرمز در میان دریا واقع است و سه فرسخ با آن فاصله دارد». سدید السلطنه که عبارت فوق را از ابن بطوطه نقل کرده است، چنین ادامه می‌دهد: «عبارت فوق دلالت دارد که هرموز، اسم یک ایالت وسیع مانند ایالت حالیه فارس و کرمان بوده که صاحب بلاد بسیار

بوده است و موغ استان که در کناره دریا معادل جزیره هرمز است تیاب و میناب حالیه اند.» (ابن بطوطه، بی تا: ۲۶۸). محققان جدید یا توجهی به مغستان نداشته‌اند یا گذرا از آن یاد کرده‌اند و بیشتر به توضیح مختصری که در کتاب «اعلام الناس فی احوال بندرعباس» آمده بسنده کرده‌اند. بخشی از این بی توجهی به دلیل آن است که منابع دست اول، به صورت جسته گریخته و از این منطقه یاد کرده‌اند.

به عقیده سلطانی بهبهانی، مغستان در جنوب میناب و جنوب شرقی رودخانه آن قرار دارد و شامل «طاهرونی»، «گبرو» و «رام» است (سلطانی بهبهانی، ۱۳۶۹: ۲۶۳) محمدعلی مخبر، مغستان را سواحل شرقی تنگه هرموز می‌داند و آن را با منطقه «بیابان» امروزی تطبیق می‌دهد (مخبر، ۱۳۲۷: ۷۵-۷۴).

محمد باقر وثوقی، مغستان را نام عمومی منطقه وسیعی از نواحی پس کرانه ای جزیره هرموز دانسته است که هم اکنون، شامل بخش‌های ساحلی شهرستان میناب و جاسک می‌شود. به نوشته وی، این منطقه به طول صد و هشتاد متر و به عرض بیست و هشت کیلومتر است (وثوقی، ۱۳۸۰: ۴۹۸ و ۲۷۴-۲۷۳) که از شمال به میناب، از شرق به کوه‌های بلوچستان و از جنوب و غرب به خلیج فارس محدود می‌شود (احتسابیان، بی تا: ۳۸۵). در «شاهنامه توران شاه» ترجمه داکروز آمده است: «هرموز در نزدیکی دو محل به نام‌های مغستان و ابراهیمی واقع شده که آن دو محل را کوهستک می‌نامیدند» (وثوقی، ۱۳۸۰ ب: ۲۱)؛ اما «فیگوئروا» که خود به هرموز رفته است، ناحیه «برامی» (Brami) یا ابراهیمی را قسمتی از مغستان می‌داند که در چهار فرسنگی هرموز واقع است (فیگوئرا، ۱۳۶۳: ۱۶۹).

در منابع و سفرنامه‌ها از مغستان تحت عنوان ایالت و ناحیه نام برده شده است ولی بعضی از مسافران و سیاحان که از دریا به طرف خشکی آمده‌اند یا صرفاً از

داده است. بعضی نیز معتقدند نام هرموز از ارمزد یا هورمزد به معنی خدای یگانه و سرور دانا گرفته شده است هرموز به صورت «هرموج» و «ارموس» و «ارموز» نیز نوشته شده است.

فیگوئروا مناطق جنوبی را به دو قسمت تقسیم می‌کند: کارمانی آباد که همان کرمان امروزی است و کویر کارمانی یا کرمانیای غیر مسکونی که شامل دو ایالت لار و قفص (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۵) است. این دو ناحیه با ناحیه مغستان، سرزمین مبارک نامیده می‌شد (فیگوئرا، ۱۳۳۳: ۷۰). عباس اقبال بر ایالت بودن مغستان تاکید می‌کند و به استناد «شاهنامه تورانشاهی» تیکشیرا معتقد است که ملوک هرموز از عمان به مغستان مهاجرت کرده‌اند (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۸: ۳۲ و اقبال آشتیانی، ۱۳۲۶: ۱۵).

از آنجا که ملوک هرموز انسان های آزادی خواه و اصلاح طلبی بودند؛ به زودی مورد توجه مردم قرار گرفتند و تجار مناطق مختلف چون آرامش حاکم بر هرموز را لازمه کار خود می‌دانستند، به آنجا مهاجرت کردند و آنجا تبدیل به شهری پرجمعیت شد. ملوک هرموز تصمیم گرفتند که مناطق دیگر مغستان را نیز تصرف کنند؛ لذا پادشاه به فرزندان و فرماندهان ارشد خود دستور داد که هر یک، قسمتی از مغستان را سازماندهی و آنجا را آباد کنند و آنان نیز نام خود را بر آن مناطق گذاشتند (وثوقی، ۱۳۸۰ ب: ۲۱). طبق داستانی که از گذشته های دور در بعضی مناطق رودان وجود دارد، مردم این منطقه خود را از فرزندان «لشکری» می‌دانند. لشکری فرزندان برومند داشته است و از او به عنوان اصلاحگر و مبارز راه ظلم و ستم یاد می‌شود. این داستان شاید برای نسل امروز و حتی نویسنده این سطور، عاری از واقعیت به نظر برسد ولی اگر به اصل افسانه و داستان های حماسی توجه شود، در می‌یابیم که بسان نور فانوسی است که بخشی از تاریخ گذشته را برای ما روشن می‌کند.

دریا ساحل را نگریسته‌اند، از ساحل شمالی تنگه هرموز به نام ساحل مغستان نام برده‌اند. به عنوان مثال، فیگوئروا می‌نویسد زمانی که به ساحل ایران نزدیک شده، ساحل مغستان را از دور دیده است و آنجا در مقابل رأس المسندام قرار دارد (فیگوئرا، ۱۳۶۳: ۴۵ و ۷۷).

این نوع گفته‌ها باعث شده است که تصور شود فقط نواحی ساحلی دریا را مغستان می‌نامیده‌اند و آن را جنوب هرموز (میناب) بپندارند در صورتی که مغستان، به عنوان یک ایالت و ناحیه مطرح است. با مقایسه و تلفیق نوشته های نثارخوس، پلوتارک، استرابون و بتولمه معلوم می‌گردد دریا دار اسکندر، بعد از عبور از Badis (احتمالاً جاسک امروز)، از شهر آرموزیا دیدن کرده است که در آن، رودخانه ای به نام «آنامیس» جاری بود و این رود از ایالت بسیار ثروتمند مغستان می‌گذشت که وی از جزیره کوچکی در دهانه خلیج فارس به نام «موغستانه» نام می‌برد (توکلی، ۱۳۴۱: ۵۶). با دقت بر جملات بالا مشخص می‌شود که هرموز نام یک شهر است و مغستان، ایالتی بود که شهر هرموز در آن قرار داشت (رک: نقشه شماره یک و دو) و به همین دلیل است که ابن بطوطه، نام دیگر هرموز را مغستان ذکر می‌کند (ابن بطوطه، ۱۳۳۷. ۲۶۸). گذشته از آن، تاورنیه در سفرنامه خود از دریای عمان با نام دریای مغستان نام می‌برد (تاورنیه، بی تا: ۶۴) که بعید است دریایی با این عظمت را به نام یک منطقه محدود نامگذاری کنند.

درباره وجه تسمیه هرموز باید گفت هرموز یا اورموز، در اصل از دو کلمه «خور» و «موغ» تشکیل شده است؛ در زبان فارسی، خور به معنای لنگرگاه و «موغ»، مخفف موغستان است. بنابر این به معنای لنگرگاه یا بندر موغستان است (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۸: ۷ و توکلی، ۱۳۴۱: ۵۶ و شیبانی، ۱۳۴۶: ۲۲۷) ولی اهمیت و شهرت این بندر، نام مغستان را تحت شعاع خود قرار

مشروب و ملبوس و کتابت و خانه و مسکرات و غیره تدارک شود، حقیقتاً مُغ تربیت کننده جسمانی انسان است، نخل و موبد را به همین لحاظ مغ گفته‌اند» (سدید السلطنه، ۱۳۴۲: ۶۴).

کسانی که با درخت نخل سر و کار دارند، مفهوم این جملات را به خوبی درک می‌کنند چرا که نخل می‌توانست در گذشته همه نیازهای اولیه زندگی مردم را برطرف کند.

میرزا حسن حسینی فسائی در کتاب فارسنامه ناصری، وجه تسمیه مغستان را به این صورت نوشته است: "مغ در لغت آتش پرست و ستان به معنی جای بسیاری و انبوهی چیزها باشد. مانند گلستان و سروستان و هندوستان و این ناحیه در قدیم جای آتش پرستان بود" (حسینی فسائی، ۱۳۷۸: ۱۱۰).

سیوری ضمن اشاره به پایداری و استمرار سنت های پیش از اسلام می‌نویسد تا اواخر قرن هفدهم هنوز هم نواحی اطراف هرمز کهنه به نام مغستان یعنی سرزمین مغ و زرتشتیان معروف بوده است (سیوری، ۱۳۷۷: ۴۲). محمدعلی مخبر نیز می‌گوید این ناحیه مرکز پیشوایان زرتشتی قبل از اسلام بود (مخبر، ۱۳۲۷: ۷۴-۷۵) و شاید به همین دلیل بوده است که بعد از هرج و مرجی که پس از سقوط ساسانیان به وجود آمد عده کثیری از زرتشتیان به جنوب و مغستان آمده‌اند.

در سال های نخستین ورود مسلمانان یعنی حوالی سال ۷۱۶ میلادی، گروهی از زرتشتیان که از تسلط اعراب بر خود ناراضی بودند به نواحی جنوبی کشور مهاجرت کردند. این گروه مهاجر از محلی به نام «سنجان» در خراسان و نیشابور مهاجرت کردند (پور داوود، بی تا: ۷). علت این امر نیز آن است که بعد از تصرف ایران توسط اعراب مسلمان، اعراب زیادی به صورت دسته جمعی و قبیله قبیله ای به خراسان آمدند زیرا هوای خراسان و نواحی اطراف آن، برای قبایل عرب دامدار و

در بین «ملوک هرموز» به نام فردی به نام لشکری برمی خوریم که چهارمین امیر هرموز بود. لشکری به دفاع از ضعیفان و تهیدستان برخاسته بود و مردم او را بسیار دوست داشتند. او پسری به نام کیقباد داشت که در او توانایی پادشاهی می‌دید. به همین دلیل از امارت کناره گیری و پادشاهی را به او واگذار کرد (وثوقی، ۱۳۸۰ الف: ۲۱). با مقابله شخصیت تاریخی لشکری در منابع و شخصیت داستانی وی می‌توان استنباط کرد که رودان، بخش اصلی مغستان بوده است.

وجه تسمیه مغستان: مغستان از دو واژه «موغ» و «استان» مرکب است. موغ را به معنی نخل و معنی موغستان را نخلستان ذکر دانسته‌اند (سدید السلطنه، ۱۳۴۲: ۶۴). این وجه تسمیه در کتاب «اعلام الناس فی احوال بندر عباس» سدید السلطنه بیان شده است و محققان دیگر مانند محمد باقر وثوقی آن را پذیرفته‌اند. یعنی این منطقه به دلیل داشتن نخلستان های وسیع «مغستان» نامیده شده است (وثوقی، ۱۳۸۰ الف: ۱۳۷)؛ مردم ساکن میناب، رودان، جغین و اطراف آن به نخل «مُغ» یا «مُگ» می‌گویند.

هر چند نظریه بالا را نمی‌توان به راحتی رد کرد ولی این احتمال بسیار قوی است که کلمه مُغ به معنی موبد زرتشتی و علت نامگذاری این منطقه به مغستان، سکونت زرتشتیان در این منطقه بوده باشد؛ به خصوص بعد از سقوط امپراتوری ساسانی، عده زیادی از موبدان و زرتشتیان وابسته به دربار به هرموز آمده بودند. سدیدالسلطنه نیز علت نامگذاری درخت خرما به نام مُغ را در فرهنگ و اندیشه های زرتشتی جستجو می‌کند:

«کلمه مغ چون بر انسان اطلاق می‌شود عبارت است از انسانی که تربیت کننده جان و آئین است. درخت خرما را هم به همین مناسبت مغ گویند چون که از یک اصله نخل ممکن است کلیه لوازم زندگانی انسان از مأكول و

را از نو بگشود. پس از آن جیرفت را نیز فتح کرد و در دل ولایت کرمان شد. بعد به قفص (کوفچ) رفت. گروهی از پارسیان که از محل خود کوچیده بودند، در محل هرموز جمع گشتند و به مقابله وی آمدند. مجاشع با ایشان نبرد کرد و شکست در سپاهشان انداخت، گروهی عظیم از مردم کرمان گریختند و راه دریا گرفتند، قومی به مکران و قومی به سیستان. سپس خانه و زمین هایشان به دست تازیان افتاد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴۷).

بسیاری از منابع اشاره دارند که زرتشتیان ابتدا مدتی به کوهستان های اطراف خراسان پناهنده شدند. این نواحی کوهستانی به نام «قهستان» مشهور بود که فارسی آن، کهستان یا کوهستان است. در اطراف جیرفت کوههایی وجود دارد که به این نام نامیده می شود یا بعضاً کوهستان «ابوغانم» می گویند. مدت اقامت زرتشتیان را در این منطقه یک قرن نوشته اند و ذکر کرده اند که آنان سپس به هرموز مهاجرت کردند و در آنجا پانزده سال ماندند. کتاب قصه سنجان، مهم ترین سندی است که در مورد مهاجرت زرتشتیان به هرموز نوشته شده است. سراینده این کتاب، بهمن کیقباد از خانواده دستوران و موبدان فارسی در هند است که داستان مهاجرت زرتشتیان و آوارگی آنان را که سینه به سینه نقل شده، به رشته نظم در آورده است. او علت مهاجرت همکیشان خود را چنین بیان می کند:

ز ایرانیان نیز برگشت بخت
کسی را به کشور نمانده پناه
دل افسرده از دشمن نابکار
به ناچار بر مرز، بدرود خواند
به هرمز روان گشت و آرام یافت
(کیقباد، بی تا: ۶)

صحراگرد مناسب بود. در مقابل، مناطقی مانند آذربایجان و شمال غربی کشور به علت سرمای زیاد با مذاق آنها سازگاری نداشت. همین ورود دست جمعی اعراب به خراسان باعث شد که تحمل آنان برای زرتشتیان متعصب، مشکل باشد لذا از وطن اصلی خود دل بریدند و این، سرآغاز مهاجرت آنان بود.

نویسنده فتوح البلدان زمانی که چگونگی تصرف کرمان را توضیح می دهد می نویسد:

«ابن عامر زمانی که به فارس شد، مجاشع بن مسعود سلمی را در جستجوی یزدگرد روانه کرمان کرد. مجاشع، به بیمند آمد. در آنجا همه سپاهیان وی نابود شدند. سپس هنگامی که ابن عامر به جانب خراسان روان شد، مجاشع را بر فتح کرمان گماشت. مجاشع بیمند را به جنگ فتح کرد لیکن از جان اهل آن درگذشت و همه را امان داد... و سپس از آنجا به شیرجان (سیرجان) که تخت گاه کرمان است شد. چند روزی بر در آن بماند. مردم که در حصار شهر جای گرفته بودند، سپاه سواران را به جنگ وی فرستادند. مجاشع بر ایشان چیره شد و آنجا را به جنگ فتح کرد. مردی را امارت آن شهرداد. پس از آن، گروه بسیاری از اهالی از شهر خود کوچ کردند». پس از آن ابوموسی اشعری، ربیع بن زیاد را به فتح حوالی شیرجان فرستاده بود. بم و اندرغار را به صلح فتح کرد. سپس اهل آن دیار پیمان شکستند و شوریدند. مجاشع بن مسعود آنجا

ز ساسانیان واژگون گشت تخت
ز کین و ز بیداد تازی سپاه
گروهی پراکنده در کوهسار
در آن کوه سر هم پناهش نماند
فرو شد ز کوه و به دریا شتافت

بعضی دهبازر را به معنی ده آشکار یا برجسته یا پایدار می‌دانند محل اصلی سکونت قوم بارز در کوهستان «جبال بارز» بود؛ این گروه تا مدت‌ها آیین اجدادی خود را حفظ کردند. استخری آن‌ها را را گبرکان نامیده (استخری، ۱۳۶۸: ۱۴۲ و ۱۴۱) و ابن حوقل نیز بر زرتشتی بودنشان تا روزگار بنی امیه تأکید کرده است. آن‌ها قومی جنگجو و مبارز بودند و هیچ سرداری نتوانست آن‌ها را سرکوب کند تا اینکه یعقوب لیث صفاری موفق شد آنجا را تسخیر کند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۶).

پیش از این، گروهی زرتشتی مهاجر و متعصب یاد شد که به خاطر حفظ اعتقادات خود از خراسان به کوه‌های اطراف جیرفت (قهبستان یا کوهستان) مهاجرت کردند و بعد از مقاومت و درگیری‌های زیاد به هرموز (مغستان) آمدند. با توجه به نوشته‌های استخری، ابن حوقل، بلاذری و کتاب قصه سنجان، مهاجران زرتشتی به کوه‌های جبال بارز و مناطق کوهستانی اطراف پناهنده شدند و سپس به جنوب مهاجرت کردند. البته این فرضیه منطقی‌تر را نیز می‌توان مطرح کرد که قوم بارز، دومین گروه مهاجر زرتشتی بودند که به دلیل شرایط مساعدتر و سکونت بهدینان دیگر در مغستان، به آنجا آمدند.

بارز را از ریشه «براز» و «به رز» یعنی بلندی و کوه گرفته‌اند اما از آنجا که روحیه جنگجویی و سلحشوری ایلی از خصیصه‌های این قوم بود، می‌توان اصل این واژه را از واژه پهلوی «بئیرزد» دانست که در «بُندهشن» به معنی برانگیزنده جنگ آمده است این واژه در دینکرت کتاب نهم فصل ۲۳، «برزد» نوشته شده که به همان معنی است. بدین ترتیب نام اصلی قوم بارز نیز «بارزد» و «بهرزد» بوده است (افشار، ۱۳۷۶: ۲۵۵).

مارکوپولو از شراب خرما و شراب ادویه که آنان بسیار عالی تهیه می‌کردند یاد می‌کند. (مارکوپولو، ۱۳۶۳،

در ورود گروهی از زرتشتیان به هرموز هیچ شکی وجود ندارد. زرتشتیان فراری ابتدا به کوه‌های اطراف (قفص و کوه‌های جبل بارز) پناهنده شدند و سپس ساحل دریا رفتند. تحقیقات کنونی از ورود زرتشتیان و سکونت ۱۵ ساله آن‌ها در جزیره هرموز سخن می‌گویند در صورتی که در این سال‌ها جزیره مورد نظر، جزیره جرون خوانده می‌شد و برای تفکیک آنها از یکدیگر، جزیره جرون را «هرموز نو» و هرموز اصلی و قدیمی را «هرموز کهنه» می‌نامیدند. بنابر این مهاجرت زرتشتیان به هرموز کهنه بوده است نه به جزیره هرموز.

هنری لرد بر مبنای شواهد گویایی از سنه ۱۶۳۰ م. اظهار میکند که در قرن هشتم، اجداد پارسیان در هند با ناوگانی مرکب از هفت کشتی پارویی از جاسک حرکت کرده و در سه نقطه مختلف ساحل گجرات پیاده شده‌اند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۱۵ و افشار سیستانی، ۱۳۷۸: ۱۴۲).

در شهرستان رودان، مکان‌ها و تپه‌های قدیمی وجود دارند که از حضور زرتشتیان حکایت دارد، به عنوان مثال، «تُم گورو» یا «گود گورو». گبر اصطلاحی است که مسلمانان برای غیر مسلمانان و بیشتر برای زرتشتیان به کار می‌بردند. با اندکی دقت مشخص می‌شود که ساکنان این تپه‌ها، زرتشتیانی بودند که جدا از مسلمانان زندگی می‌کردند. گبر یا گور یک واژه تحقیر آمیز است که به زرتشتیان منطقه اطلاق می‌شد. وجود تعداد زیاد این تپه‌ها نشان از سکونت گروه کثیری از زرتشتیان در منطقه دارد و علت نامگذاری منطقه به نام مغستان نیز باید همین امر باشد. پس مغستان یعنی سرزمین مغ‌ها و زرتشتیان.

نام «ده بارز» (ده بارست) می‌تواند گوشه‌ای از زوایای تاریخ گذشته را روشن کند زیرا این نام از قوم بارز گرفته شده است که در این مکان ساکن بوده‌اند. البته

متصرف شد» (ویلسن، ۱۳۶۶: ۴۲). تیکشیرا، مغستان را از قدیمی‌ترین نواحی وابسته به هرموز می‌داند (وثوقی، ۱۳۸۰: ۲۷۳) و تا آخرین سال‌های حیات ملوک هرموز، بخش اصلی قلمرو آن محسوب می‌شد. در نامه سلغرشاه به پادشاه پرتغال (سال ۹۴۷ هـ. ق.)، شاه هرموز از خرابی اوضاع مملکت و از دست دادن مناطق بیرونات به خاطر عدم توجه و اقدامات ناپسندیده پرتغالی‌ها گلّه کرده است و می‌نویسد: «ممالک بیرونات و قلعه‌ها که تخمیناً صد قلعه باشد دو قلعه بیش نمانده یک مغستان و یک منوجان» (قائم مقامی این کلمه را به اشتباه نخلستان خوانده است ولی با اندکی دقت مشخص می‌شود که کلمه مورد نظر، مغستان بوده است نه نخلستان، رک: به سند شماره ۴۳ قائم مقامی، ۱۳۶۹: ۸۳۱). این نامه نشان می‌دهد که مغستان و منوجان که در شمال آن قرار داشت نسبت به بقیه قسمت‌های بیرونات در ساحل ایران، وفاداری بیشتری به شاه هرموز داشتند. رفتار پسندیده و انسان دوستانه محمد درمکو و فرزندانش با اهالی مغستان و خاطرات شیرین دوران عظمت هرموز کهنه، پیوند محکمی به وجود آورده بود که گذشت زمان هر چند آن را کهنه کرده بود ولی هنوز قابل اتکا و استوار بود. گذشته از آن، نباید فراموش کرد که مغستان خاستگاه اصلی ملوک هرموز بود.

مغستان در زمان صفویه یکی از مکان‌های مهم و حیاتی هرموز بود و به نظر فیگوئروا، سفیر پادشاه اسپانیا، از لحاظ اهمیت در ردیف «بحرین» و «دره بندر» (منظور بندر عباس) و جزیره قشم بود که جزو قلمرو هرموز به حساب می‌آمدند (فیگوئرا، ۱۳۶۳: ۴۷۰). او سپس به توصیف زیبایی‌ها و عجایب مغستان می‌پردازد. از جمله از درختان خرما و نارنج و لیمو ترش که به طور انبوه وجود داشته است و از آب رودخانه آبیاری می‌شدند، سخن گفته و در ادامه نوشته

(۴۸) این امر به عقیده سیوری، نشانه پایداری و استمرار سنت‌های ایرانی پیش از اسلام است (سیوری، ۱۳۷۷: ۴۱).

آب و هوای قسمت‌های شمالی مغستان تا حدود زیادی نسبت به سواحل دریا مساعدتر بود. ملوک هرموز و تجار معتبر، تابستان را در آنجا به سر می‌بردند. مثلاً در سال ۷۴۷ «قطب الدین تهمتن برای گذراندن تابستان به مغستان آمد و در همان جا مریض شد و فوت کرد» (اقبال، ۱۳۶۸: ۴۴). قبر او در شهرستان رودان قرار دارد و در میان مردم به قبر «قطب الدین حیدر» مشهور است. در چند سال اخیر به صورت زیارتگاه درآمده است. بنابراین وجود قبر و همچنین بقایای خانه قطب الدین تهمتن که به احتمال زیاد از املاک موروثی او بوده و در کنار قبر او قرار دارد و نیز تاکید منابع بر اینکه او به مغستان آمده و در آنجا فوت کرده است بهترین دلیل است بر آنکه منطقه رودان نیز بخشی از مغستان بوده است. همچنین اگر مغستان چنان که بعضی به اشتباه تصور کرده اند، فقط نواحی ساحلی دریا-از میناب تا جاسک- بود از لحاظ آب و هوایی هیچ تفاوتی بین جزیره هرموز و کناره دریا وجود نداشت. زیرا هر دو مکان در تابستان از گرما و رطوبت بالایی برخوردارند. پس مکانی که ملوک هرموز در تابستان‌ها در آن به سر می‌بردند، قسمتی از مغستان بود که می‌توان آنجا را رودان فعلی و اطراف آن دانست نه نواحی ساحلی مغستان.

از نوشته‌های «فاریاسوسا» نیز چنین استنباط می‌شود که مغستان، نام عمومی منطقه وسیعی بود که شهرهای متعدد در آن قرار داشت. او می‌نویسد: «سلاطین لار همیشه سعی می‌کردند که مانند سابق خود را بر پادشاهان هرمز تفوق و برتری دهند. به این جهت، سلطان فعلی آنجا مصمم گردید که تمام مغستان را تسخیر نماید و لشکر جراری کشیده چندین شهر را

پی‌نوشت‌ها

- ۱- چنان که مردم فعلی این جزیره تلفظ می‌کنند، از لحاظ نوشتاری و تلفظ و با توجه به وجه تسمیه، "هرموز" صحیح است.
- ۲- آغاز سفر ابن بطوطه سال ۷۲۵ هـ ق بوده او چند سال بعد به هرموز رسیده است.

منابع

الف) کتاب‌ها

- ابن بطوطه (۱۳۳۷) سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه و تصحیح محمدعلی موحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن حوقل (۱۳۴۵) صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- احتسابیان، احمد خان (بی‌تا) جغرافیای نظامی ایران، تهران: انتشارات مدرسه نظام.
- استخری، ابوالاسحق، (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- افشار، ایرج (۱۳۷۶) جغرافیای تاریخی دریای پارس، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- ----- (۱۳۷۸) شناخت استان هرمزگان، تهران: هیرمند.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۸) مطالعات درباب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، تهران: مطبوعه مجلس.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴) فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، تصحیح فرزانه، چاپ دوم. تهران: انتشارات صداوسیما جمهوری اسلامی ایران.

است: «میوه‌هایشان اگر هم در حد عالی نباشد، حداقل می‌توان آن‌ها را با بهترین مرکبات ایالت والنسا (Valence) مقایسه کرد (فیگوئرا، ۱۳۶۳: ۱۷۰ و ۱۶۹).

در نامه رکن الدین بهاء الدین به رئیس شرف الدین (وزیر ملوک هرمز که به علت اختلاف با پرتغالی‌ها به لیسبون تبعید شده بود) از لشکرکشی قریب الوقوع خضر سلطان به بیرونات و مغستان یاد شده است (قائم مقامی، ۱۳۶۹: سند شماره ۲۷). زمانی که مستر استیل در سال ۱۶۱۴ م به بندر جاسک آمد، از طرف انگلیسی‌ها مستر برکر (*MR Berker*) و مستر کرومارک (*MR . Cormack*) را به مغستان فرستادند که در آنجا مورد استقبال حاکم آنجا قرار گرفتند. (Milson, 1966: 206). طبق این نوشته‌ها جاسک جزء مغستان محسوب نمی‌شود.

به استناد متون و منابع و تحقیقات جدید می‌توان چنین نتیجه گرفت که مغستان شامل شهرها و روستاهای متعدد بوده است که عبارت بودند از: هرموز (هرموز کهنه)، کوهستک، ابراهیمی ده بارست و کومین یا کومیز (واقع در رودان فعلی). روستاهای اطراف آن‌ها در شرق به اطراف جاسک محدود می‌شود ولی خود جاسک جزء آن نبود. تا قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هـ. ق) در سفرنامه‌ها و اسناد، نام مغستان ذکر شده ولی بعد از آن، هیچ نامی از آن برده نشده است یا نگارنده به چنین موردی بر نخورده است. این احتمال بسیار قوی است که با تصرف کامل هرموز و مناطق ساحلی خلیج فارس و دریای عمان (به ویژه مغستان) و تعصبات مذهبی حاکم بر ایران اواخر عصر صفوی. این نام که برخاسته از فرهنگ و دین زرتشتی بود متروک و کم‌کم فراموش شده است.

- وثوقی، محمد باقر (۱۳۸۰ الف) **تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس**: ملوک هرمز، شیراز: دانشنامه فارس.
- ویلسن، سرآرنولد (۱۳۶۶) **خلیج فارس**، ترجمه محمد سعیدی، چاپ ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

ب) مقالات

- افشار، ایرج (۱۳۴۲) «سیراف»، یادگار، ش ۴، سال ۲. آذر.
- توکلی، احمد (۱۳۴۱) «تاریخ هرمز و ملوک آن»، کاوش، ش ۵. تهران: اداره مرکزی شرکت ملی نفت ایران.
- سلطانی بهبهانی، سلطانعلی (۱۳۶۹) «بنادر ایران در خلیج فارس»، مجموعه مقالات خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین المللی.
- قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۶۹) «اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرموز و خلیج فارس»، مجموعه مقالات خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۰ ب) «شاهنامه توران شاهی سندی از تحولات خلیج فارس دوران مغول تا صفویه از قرن هفتم تا یازدهم هجری»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا.

Miles S.B (1966) The countries and tribes of the Persian calf, second edition. London: Fank Cass & Co. LTD.

- پورداوود، ابراهیم (بی تا) ایرانشهر. بی جا: بی نا.
- تاورنیه، ژان باپتیست (بی تا) **سفرنامه تاورنیه**، ترجمه ابوتراب فوری. به تصحیح احمد اقتداری، اصفهان: انتشارات کتابخانه سنایی و کتابفروشی تایید اصفهان.
- حسینی فسائی، میرزا حسن (۱۳۷۸) **فارسنامه ناصری**، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- سدید السلطنه (کبابی) محمدعلی (۱۳۴۲) **بندرعباس و خلیج فارس**، تصحیح احمد اقتداری، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- سیوری، راجر. م. کلی، بی. جی (۱۳۷۷) **خلیج فارس از دوران باستان تا قرن ۱۸ میلادی**، ترجمه حسن زنگنه، قم: مرکز بوشهرشناسی با همکاری انتشارات همسایه.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۶۳) **مجمع الانساب**، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- فیگوئروا، دون گارسیا دوسیلوا (۱۳۶۳) **سفرنامه فیگوئرا**، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- کیقباد، بهمن (بی تا) **قصه سنجان**، ویراسته هاشم رضی، بی جا: بی نا.
- مارکوپولو (۱۳۶۳) **سفرنامه مارکوپولو**، ترجمه سید منصور سجادی و آنجلا دی جرانی رومانو، تهران: گویش.
- مخبر، محمد علی (۱۳۲۷) «آثار تاریخی فارس» (قسمت سوم)، یادگار، ش ۶ و ۷، سال ۵، بهمن و اسفند.
- مجیر شبیانی، نظام الدین (۱۳۴۶) **تشکیل شاهنشاهی صفوی، احیاء وحدت ملی**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی